

و در شعر دیگر ، صلیب را بمعنای « ماه » بکار برده است که همان رام یا سیمرغست :

به صور صبحگاهی پر شکافم صلیب روزن این بام خضرا (شکافتن قمر)

درباره این اصطلاح « قرقف » بدون کوچکترین توجهی به سه تا یکتائی ایران ، حدسیاتی زده شده است . ولی این واژه ، اصل ایرانی دارد . قف در کردی بمعنای ۱- غار فرازین ۲- آخرین سپهر ۳- صخره بلند ۴- خوشه فرازین + جای بردمیدن خوشه غله + بند نی + غار + حلقه نخ + اندازه محیط + پناهگاه باقی مانده است . اینها همه خوشه تصاویر مربوط به سیمرغند . سه قرقف میتواند همه این معانی نامبرده را داشته باشد ۱- سه خوشه فرازین ۲- سه غار فرازین ۳- سه سپهر ۴- سه صخره که همان واژه « ستیغ » میشود . ۵- سه بند نی که بمعنای سه رستاخیز است ۶- سه پیچ (سه باد) است که بمعنای سه عشق است . پیچه همان معنای عشقه را دارد ، و باد در کردی بمعنای پیچ است و پیچ بمعنای عشق است ۷- سه دایره ۸- سه پناهگاه ، چون نیایشگاه این زرخدایان ، جایگاه هست نشستن بوده است .

سیمرغ نیز همان « سه مرغ » است . در گویشهای گوناگون ایرانی ، سه ، سی تلفظ میشود . مرغ ، به علت باله‌ایش نماد باد بوده است (باد = بال) . و از آنجا که باد ، از سوئی همان دم و جان و نماد نیروی رستاخیزنده است و هم نماد عشق است (باد = پیچ) ، این واژه برای « مرگ » بکار برده میشده است . مرگ و مرغ ، هر دو يك واژه اند . انسان ، درمرگ ، مرغ میشود ، یا به عبارت دیگر ، فوری رستاخیز می یابد و با سیمرغ (سه زرخدا) عروسی میکند . سیمرغ ، در زبان کردی به اشکال گوناگون تلفظ میگردد . سیمر ، بمعنای سه غار ، سه چشم ، سه جهنده ، سه آرد ، سه جوینده ، سه گوسفند میشود . سیمرغ ، بمعنای سه سرو کوهیست . باید در نظر داشت که در مسیحیت ، به عیسی اقی = گوسفند یا بره گفته میشود . واقعی ، خدای آتش یعنی تخم بوده است (آتش = زر = تخم) . در گار ایودات که نماد کل جانهاست ، یکوحدتست که سه تا بردن آن ناپیداست . همانسان ، آب ، وحدتست که سه تائی بودن آن ناپیداست . یا جام جم که از سه سنگ گوناگون ساخته میشده است ، يك وحدت میساخته است و همچنین سه مایع گوناگون که در آن میآمیخته اند بیان ارج آمیزش و وحدت بوده اند . به همین علت نوشیدن از جام جم ، نماد رسیدن به وحدت بینش سه گانه بوده است . این اصل سه تا یکتائی ، يك اصل کیهانی بوده است که در تفکرات اجتماعی و سیاسی باز تابیده میشده است و بیان « همکاری همه خدایان و یگانگی خدایان در همآفرینی بوده است .

چگونه در ایران ، اصالت انسان را ، از انسان ربودند ساختن تخم انسان از روشنی

در جهان بینی زرخدائی ، انسان و خردش ، اصالت داشت . تخم ، نشان « خود زائی » یا « خود آفرینی » انسان بود . اینکه ادعا میشود که در فرهنگ ایران ، فردیت و آزادی فردی نبوده است ، حرف پوچست . آزادی فردی ، ریشه بسیار نیرومندی در ایران داشته است و میترائیان و مزدائیان آنرا تا توانسته اند سر کوب کرده اند ، و تصویر زرخدائی انسان را به کلی محو و ناپدید ساخته اند . « مردم = مرت تخم » ، بمعنای « تخم

رستاخیزنده « بود ، نه « تخم میرنده » . با آمدن میترا و زرتشت ، کوشیده شد که انسان از فلز با روشنی ساخته شود ، و این هر دو ، انسان را از اصالت میانداخت . با رفتن فلزات از تن او ، او مردنی میشد ، یعنی دیگر « رستاخیزنده » نبود . در الهیات زرتشتی ، برای انداختن انسان از اصالت ، تخم از « اسر روشنائی » ساخته شد . به عبارت دیگر ، روشنی اصل است نه تخم . در جهان بینی زرخدائی ، تخم = آتش بود . از این رو الهیات زرتشتی مجبور بود ، آتش را نیز از روشنائی بسازد . بدین سان ، تخم ، خود زا و خود آفرین نبود ، و این اهورامزدا بود که او را از روشنائی خلق میکرد . بدینسان اندیشه آزادی و فردیت انسان به خاک سپرده شد . با گرفتن « نیروی رستاخیزنده و نوشونده » از انسان ، مرت ، معنای « میرنده » را پیدا کرده است . تخم ، هیچگاه نمیمیرد ، چون « اصل خود زائی و رستاخیز » است . زرتشت ، واژه « مینوی » را برای جهان مقابل جهان جسمانی (استومند) بکار برد . در حالیکه در جهان زرخدائی آسمان هم متناظر با زمین ، جایگاه مینو یا تخم ها بود ، یعنی جایگاه نیروهای رستاخیزنده بود .

فطرت ، فتریدن ، فتاندن . فت جستجو ، بن بینش است فطرت انسان ، جویندگیست

در فرهنگ زرخدائی ، این بُن بینش بوده است که اهمیت داشته است . از سوئی ، جستجوی چاه آب ، برترین نماد جستجو بوده است . از این رو بن بینش ، گمان بوده است . به این علت ، به نخستین گام در راه جستن چاه ، گمانه زدن گفته شده است و گمانه ، آغاز کردن به شکافتن و کاویدن و کندن زمین برای یافتن است . از این رو واژه « فتاندن » در کردی بمعنای کندن و تحقیق کردن است . چنانکه تا به امروز ، کاویدن که کندن حفره باشد ، بمعنای پژوهش کردن بطور کلی است . مثلاً در کردی « فته فت » ، هو کشیدن سگ روی زمین است . چون هو کشیدن ، و خود سگ ، نماد جویندگی بودند . اینست که کاویدن که بن بینش بود ، به خود بینش اطلاق شده است . در کردی « فت » بمعنای « نگاه » است . نگاه کردن ، آغاز جستجو است . فتران و فتراندن و فت کرن ، بمعنای نگاه کردن است . آنها در « نگاه » ، آغاز به جستجو کردن و کنجکاوی را میدیدند ، به این علت ، نگاه و دیدن ، اصالت داشت . و از آنجا که « کندن و گمان زدن و فتریدن » ، آغاز کردن به کاری نو بود ، طبعاً هم برآیند « نو بودن و تازگی » و هم برآیند « آغاز کردن » را داشته است . اینست که در کردی « فتان » بمعنای احیاء زمین بایر است . فترونه ، جای پیوند زدن درخت است ، چون نقطه آغاز است . به همین علت ، فتیر (فطیر) به خمیر بی مایه و نان از خمیر بر نهامده بود . و این علامت « آغاز و نو بودن و تازگی » بود . از این رو نان درون که نماد آغاز آفرینش گیتی بود ، فطیر بود ، و همین سنت است که به ملت یهود رسیده است ، و نان فطیر ، نماد یک کار تازه کردن بطور کلی میباشد . این واژه ، بدون زمینه کامل اسطوره ای (بن داده ای) آن به عربستان رفته است و طبعاً همه ابعاد خود را از دست داده است . چون « فطرت » ، در حقیقت ، که آغاز به کندن و کاویدن چاه باشد ،

معنای « بینش نو و تازه » و « بن بینش » نیز بوده است . طبعاً بیان آن بود که فطرت انسان ، جستجو برای دست یابی به بینش و آغاز کردن تازه بتازه است . ولی محمد در قرآن ، فطرت را فقط در معنای محدود نقطه آغاز، گرفته است . بیان اینکه « اسلام یا پیمان به تاهمیت از الله ، فطرت انسان » است ، فقط پیایند اینست که دقیقاً معنای واژه « فتریدن » را نمیدانسته است . فطر در عربی معنای آفریدن و ابتدا کردن در کاری و مخترع چیزی شدن و شکاف هر چیزی میباشد . برهان قاطع در دوجا میآورد که « گویند بهمه معانی عربی است » . البته نتیجه گیری که همه معانی عربی از زمینه ایرانی برخاسته، باید به آن افزوده گردد . فتریدن و فتاریدن در فارسی معنای کندن و ریختن و دریدن و شکافتن و درخت نو نشانیدن ، باقیمانده است . بخوبی دیده میشود که آرمان معرفت در فرهنگ ایران در دپدن و نگاه ، اصل جوینده بودن است . باقی مانده این اندیشه بطور مبهم در عرفان باقیمانده . آنها بجای منقولات میخواستند با چشم خود ببینند . دپدن با چشم، در واقع به معنای « آغازه جستن و کاویدن در چیزی » بوده است . بینشی اصلست که انسان ، اصل جوینده آن باشد . نگاه کردن برای جستن و کاویدن و گمان زدن است . بسیاری از ابعاد این تصویر چشم (عین) در عرفان ، از بین رفت . شناختن ، روند جستجو کردن و بکار بردن حواس ، به عنوان « بن جستجو کردن » بوده است . هر گونه حس کردنی ، آزمودن و کاویدن و پژوهش کردن بوده است .

شبان (مرغ شب پره) ، شب

شبان، زاینده و دایه مردمان و دارنده بینش در تاریکی بوده است

وریطی به « چوپان و گله داری » نداشته

شب = شوه = شقه = سیمرغ

شب ، چون سیاه و تاریک بود ، از دیدگاه الهیات زرتشتی که روشنی را در برابر تاریکی میگذاشت و روشنی را به کلی از تاریکی « میبرد » ، منفور و جایگاه اهریمن شد . در حالیکه ، زهدان و زمین که جایگاه پرورش تخم بودند ، تاریک بودند .

سیمرغ در شاهنامه ، همیشه در ابر سیاه و تاریک میآید ، و ابر سیاه و تاریک، یا آسمان پوشیده از ابر ، آسمان بارانی بود که سرچشمه آب بشمار میرفت . بهمن تا کنون معنای « ابر بارنده » باقی مانده است . این بود که الهیات زرتشتی میکوشید که واژه « شب » را مورد حمله قرار دهد یا آنرا زشت میساخت و با معنای آنرا تغییر میداد ولی در همه جا به يك اندازه ، کامیاب نبود . از جمله کارهایش آن بود که شبان را با چوپان مشتبه ساخته است . در حالیکه اینها دو واژه جداگانه بوده اند . اینکه شاهان ، خود را شبان می نامیدند ، مسئله رابطه « شبان با رمه » نبرده است . شبان ، نام سیمرغ بوده است و فروزه های گوناگون او را مینموده است . در کردی ، هنوز « شباندن » به معنای بازشناختن و دپدن و به یاد آوردن است . سئوک ، پرندگان ی هستند که در شب بیدارند . شگر ، کسیست که در خواب

راه می‌رود ، یا به عبارت آتروزگار ، بینش در تاریکی دارد . در فارسی ، شبان بمعنای « شب پره = خفاش » باقی مانده است که در دوره اسلامی آنرا « مرغ عیسی » یعنی « روح القدس » میخواندند . علت هم این بوده است که بنا بر بندهشن ، خفاش ، یکی از بخشهای سیمرغ ، بوده است .

سیمرغ را شبیه خفاش میدانسته اند ، چون مرغیست که بچه هایش را شیر میدهد و در تاریکی می بیند و در زرخدائی برترین بینش ، بینش در تاریکی بوده است . نام هفته در گذشته در ایران ، بهینه و شفوده بوده است . شفوده ، مرکب از « شب + اوده » است . اوده و اودا ، بمعنای « مادر » است و شفوده بمعنای « سیمرغ مادر و زاینده » است . در تائید این نکته ، میتوان دید که مردم به ماه دهم که ماه دی است ، شب افروز میگفته اند . نام سیمرغ که عینیت با ماه داشته است ، دی بوده است . پس شب ، همان سیمرغست . از اینگذشته ، نام لحن چهاردهم یارید ، شب فرخ است .

دی که روز پانزدهم باشد ، همان فرخ است که نام سیمرغست . و شب بوی ، نام گل خیرست و بنا بر بندهشن ، خیری زرد از رام است که همان سیمرغ میباشد . در کردی ، شفه و شوه ، به جن نوزاد کش و آل گفته میشود . سیمرغ ، خدای زایمان بود ، و هنگامی پیکار با آئین زرخدائی آغاز شد ، نام این زرخدا را زشت ساختند ، و او را « جن نوزاد گش » خواندند . ولی در شاهنامه می بینیم که این سیمرغست که در زایمان رستم بیاری رودابه میشتابد .

آل ، هم که سپس تبدیل به « ایل » و « ال » و « هل » شده است ، همه نامهای سیمرغ بوده اند . هل در کردی هنوز به « فرشته جنگل » گفته میشود ، پیشه که جنگل باشد ، نیستان است و جایگاه سیمرغست . ماه شوآل در عربی نیز مرکب از « شو + آل » است که هردو نامهای گونگون سیمرغند . در کردی ، شفته زی ، زنیست که زایمان زیاد میکند . شفته ژه ، حامله ایست که بچه شیر خواره دارد . واز آنجا که سیمرغ ، نی هم بوده است ، سب به نی هم اطلاق میشده است . شباب ، نای شبانان است . شباك ، شبکه مزار یا ضریحست . علت هم اینست که نی ، نماد رستاخیز بوده است .

طبعاً احتمال قوی هست که ، شبان به معنای « نی نواز » نیز به کار برده میشده است ، چون سیمرغ ، زرخدای نی نواز است . رپیتا وین نیز در اصل ، دختر جوان نی نواز است . شفشنگ ، درختی است که خزان ندارد . واژه هائی که از شب و شف و شپ ساخته شده اند ، همه دارای خوشه معانی منسوب به سیمرغند . خود همان واژه « شفا » ، از تصویر سیمرغ بر میخیزد که روی درخت همه تخمه می نشیند و « همه پزشك » خوانده میشود و از کاربرد مفهوم « بینش در تاریکی » یافتن و پژوهیدن گیاههای درمانی بوده است . به هر حال بکار بردن اصطلاح « شبان » برای عینیت دادن خود با سیمرغ ، و شیوه رابطه او با انسان بوده است ، چون سیمرغ ، مادر و دایه همه مردم بوده است .

مشتبیه ساختن این واژه با « چوپان » ، که بکلی واژه دیگرست ، برای محو ساختن فرهنگ سیمرغی بوده است . از جمله رد پاهای این واژه آنست که در ترجمه خوارزمی برای « لیل » که « شب » باشد ، « کجده » آمده است . و کج و گج ، در فارسی بمعنای « دختر جوان » میباشد که نام سیمرغ بوده است و در مکانهای گوناگون سده ها ، نیایشگاههای سیمرغ بنام « دیر کجین » مشهور بوده است . پس « لیل = شب = دختر جوان = سیمرغ » میباشد .

اندیشه بهروزی اجتماعی و زرتشت

فرهنگ = همبستگی اجتماع در شادی و درد

مفهوم « جان » در فرهنگ زرخدائی ، استوار بر « همه جانی » بود . همه جانها ، برغم فردیت ظاهریشان ، يك جانند . ازاین رو ، هیچ قدرتی حتی خدا و کسانیکه خود را نماینده خدا معرفی میکنند ، حق ندارند ، گزند به « جانی » بزنند ، چون همه جانها مانند « دانه های يك خوشه اند » . ازاین رو گاوی که نماد همه جانها بود ، خوشه همه دانه ها بود .

همکامی و همدردی ، از مفهوم « همجانی » ، جدا ناپذیر است . هرکسی میتواند شاد باشد ، وقتی « همه شاد باشند » ، و درد میبرد ، وقتی جانی از جانها درد ببرد . اینست که باید برای شاد بودن همه ، کوشید ، تا خود نیز بشادی رسید . نام این همبستگی ، فرهنگ بود .

و همین اندیشه در سرودهای زرتشت نیز باز تابیده میشود . اگر به دقت ، پیرامون عبارت زرتشت در گاتا ، بیندیشیم « که بهروزی از آن کسی است که دیگران را به بهروزی برساند » می بینیم که زرتشت ، تنها يك سفارش محض اخلاقی نمیکند . هیچکسی نمیتواند به بهروزی برسد ، مگر آنکه پیشتر ، دیگران را به بهروزی برساند . زرتشت میگوید ، هیچکسی ، نمیتواند به بهروزی حقیقی به تنهایی برسد ، بلکه وقتی همه اندیشه ها و احساسات و کردارهای خود را به آن گماشت که دیگران را به بهروزی برساند و آنها را به بهروزی رسانید ، آنگاه خودش به بهروزی خواهد رسید . این يك اندیشه کاملا سیاسی و اجتماعی و حقوقیست .

این يك وظیفه اخلاقی نیست که تابع اراده شخصی هر کسی باشد که اگر نخواست ، نکند . زرتشت ، هر انسانی را متوجه این موضوع میکند که بدون انباز شدن در بهروز ساختن همه اجتماع ، همه ملت ، همه بشریت ، هیچکس با همه کوششهای فردیش ، نمیتواند خود را بهروز بسازد . فقط با این خود آگاهیست که باید بسراغ « همپرسی » رفت . همپرسی ، فقط بحث کردن و رد و بدل کردن دلایل له و علیه يك موضوع نیست ، بلکه نگران حال و زندگی همه بودنست ، در باره شاد و آباد ساختن اجتماع و ملت و بشریت اندیشیدنست .

و هنگامی هر یکی چنین خود آگاهی داشت ، راه چاره ای جز همانندیشی در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حقوقی باقی نمی ماند . زرتشت ، میگوید ، دیگری را مانند خودت دوست بدار . چه بسا انسان در همان دوستی به خودش ، خودش را گرفتار هزار ناکامی و تیره روزی میکند و اگر دیگری را نیز به همان ترتیب دوست بدارد ، همه را گرفتار همان ناکامیها خواهد ساخت .

زرتشت میگوید ، دیگران را در آغاز به بهروزی برسان تا خودت به بهروزی برسی ! پس نخست باید دیگران ، بهروزی خود را در چه میدانند . و هرکسی بهروزی خود را در چیز دیگری میدانند . زرتشت میگوید که دیگری را دوست بدار ، بلکه میگوید سراسر نیروهایت را بدان بگمار که دیگری و دیگران باهم ، بهروز شوند . سراسر اندیشه ها و کوششهای تو برای بهروز ساختن خودت ، سراسر زرنگیهای تو برای محروم ساختن دیگران از سودشان برای جمع آوری در گنجینه خود ، ایجاد بهروزی فرد را نمیکند .

پیروزه ، پیروزی ، بُت ، تلنگر

این واژه را امروزه ما بمعنای غالب شدن و غالب آمدن بر اعدا به کار می‌بریم ، ولی این واژه در فرهنگ سیمرغی ، معنای دیگری داشته است . در کردی ، معنای اصلی آن باقی مانده است . پیروزه در کردی به معنای مرغ سعادت یا هما است . ریشه اوستائی آن pari + auzah هست . پری ، همان زنخدا سیمرغست ، و « اوژه » بمعنای « بر انگیختن » باقی مانده است . پس پیروزه ، بمعنای چیز است که سیمرغ بیانگیزد . و هر چه را سیمرغ میانگیزد ، سعادتمند است ، چنانچه « سایه هما » نیز همان « انگیختن در بسودن » است . طبعاً « پیروزی » بمعنای « چیرگی با زور و قدرت » نبوده است . مثلاً نام دیگر سیمرغ ، « بُت » بوده است که امروزه به شکل « بت پرستی » ، نام زشتی شده است ، ولی بت ، که در اصل « پت » بوده است ، درست بمعنای « تلنگر » بوده است که همان انگیختن باشد . پت در کردی دارای معانی ۱- نبض و ۲- بت ۳- نقطه ۴- غنچه گیاه و ۵- تلنگر و ۶- نوک هر چیزی است . پت یا ، بمعنای نوک پا هست و پته ، بمعنای تلنگر است . پتروک بمعنای « جزء کوچکی از خمیر و نان » میباشد . علت اینست که انگیختن با يك نقطه و یا مایه خرد یا تلنگر یا بوسه (تماس بسیار كوچك) کار دارد . سیمرغ ، خدای آزادی است . او هیچ چیزی را درجهان ، با اراده اش معین نمی‌سازد ، بلکه بت ، يك تلنگر ، به آبهستی میانگیزد . و از آنجا که ارتا فرورد که سیمرغ گسترده پر باشد در بندهشن « پیمانگیر » شمرده میشود ، و در ایرانی باستانی پیمان را pati + mâna مینوشتند ، پس پیمان « مینوی تلنگر و مایه ای » است .

انجمن

انجمن که در اصل hanja + mana نوشته میشده است ، بمعنای « مینوی هنجیدن » است . در کردی هنج کردن بمعنای به هم رسانیدن و بهم متصل کردن است . هنج ، نوعی دوخت میباشد . هنجار ، بمعنای مناسب و خیش است . هنجه بمعنای ترازاندن است . پس انجمن ، اصل به هم رسانیدن و به هم متصل کردن و تناسب و به هم دوختن و تراز کردن است . در برهان قاطع بطور کلی بمعنای « کشیدن » است و بطور خصوصی ، بمعنای دو چیز است که بحسب کیفیت يك قدر داشته باشند همچون آوازی که با ساز کوک شده باشد . این واژه همان « ثنگ » در پایان « فرهنگ » است ، و نام کمر بند (کشتی) و نام ویژه « رام » است ، چون با آوای نی همه را به هم میکشد و پیوند میدهد . طبعاً « انجمن » ، بمعنای جائیست که زُهره با چنگ و نای ، همه را بسوی هم میکشد و همه را به هم میدوزد .

فرزانگی

فرزانگی در پهلوی frazanakih نوشته میشود . پیش از آنکه آنرا تجزیه کنیم ، میدانیم که در کردی به

زهدان، « پرزانك » میگویند که درست همین واژه است. پس « فرزانگی »، با زائیدن از زهدان کار دارد. و با خوشه معانی زهدان، هم با مفهوم « بسیاری » و هم با مفهوم « تازگی » کار دارد. پس این واژه را به دو شکل میتوان تجزیه کرد. هم میتواند مرکب از دو جزء fraz + zanakih بوده باشد، و هم میتواند مرکب از دو جزء fra + zanakih بوده باشد. فرز، بمعنای سبز و تر و تازه است. و فره، بمعنای بسیار و گشاد است، مانند واژه « فروان » یا فرهی که بمعنای آسایش و ارزانی و خوشگذرانی و فراوانیست. پسوند « زانکی » از « زان » میآید که در کردی به معنای ۱- زایش و ۲- زادن از مادر، و پسوند بمعنای داننده است. اصلاً دانستن، بخودی خود، يك روند زائیدن شمرده میشده است، چون زانا، بمعنای آگاه و داناست. زاند، زائیدن است. زانس، بمعنای دانائیست. زانستان، بمعنای آموزشگاه عالیست (زانشگا). زانه وه، بمعنای جوشیدن چشمه زاینده است، و زتنه یش، بمعنای آگاهی یافتن است.

در ترکیبات واژه « ژان »، معانی بهتری باقی مانده است. ژان، دارای این معانیست ۱- درد زایمان ۲- به هم زدن مشك و ۳- ناقوس. همچنین ژاندن، به هم زدن و تکان دادن مشك است. به هم زدن مشك و گرفتن کره یا روغن، یکی از تصاویر بسیار رایج برای رسیدن به بینش بوده است که روغن هر تجربه ای بوده باشد. و ژان که بمعنای ناقوس است، همان هاون میباشد و هاون نیز برای کوبیدن و آرد کردن (ارته) و یا گرفتن افشرد و شیره (اشه) بکار برده میشده است، و يك تصویر رایج برای رسیدن به بینش بوده است، و سپس در دوره اسلامی، به شکل « کوبیدن سرمه بینش در هاون » باقی مانده است.

دانه، هم تخم و هم زهدان

دانائی، که روند زائیدن یا روئیدن باشد، « بینش جوینده » است

دانائی، از واژه « دان » و « دانه » بر شکافته شده است. و در این واژه هست که میتوان برابری « دانه گیاهی » را با « زهدان » دید. و از آنجا که این هردو، با رویش و زایش در تاریکی و از تاریکی کار دارند، همه استوار بر مفهوم « بینش در تاریکی » و طبعاً جستجو و آزمودن و همپرسی هستند. و در واژه های « زان » و « ژان » که در بررسی پیشین آمد، هر دو، معانی « آگاهی استوار بر زادن و روئیدن » و « آگاهی استوار بر پژوهیدن » را دارند. « دان » در شکل « دانجه » و « دانژه » بمعنای « عدس » است. عدس که نامهای گوناگون از جمله « مژو » دارد و « بنوسرخ » نیز نامیده میشود، از « شاخ گاو ایودات » میروید که همان « هلال ماه » باشد، و نماد رستاخیز است. و خود واژه « مژو »، بمعنای « ماه » یعنی سیمرخ هست. نام دیگر عدس « نسك » است، که در اوستا نام بخشهای گوناگون اوستا گردیده است، و در عربی تبدیل به « مناسك » گردیده است.

مقصود از هر دو، آن بوده است که خواندن اوستا، یا اجراء مراسم دینی اسلامی، در انسان، ایجاد رستاخیز میکنند، و انسان از سر، زاده میشود. دانژه و دانجه، بایستی مرکب از « دان + جه » یا « دان + زه » بوده باشد، و بنا بر همین پیش دانش اسطوره ای، دانجه، بمعنای « زهدان یا تخم سیمرخ » است، چون « جه » سیمرخ است. و واژه عربی « دُنیا » از همین اصل آمده است. هنوز در شهمیرزادی به دانه

dunâ و در لاسگردی *dunâe* میگویند ، طبعاً « دنیا » میتواند ، هم بمعنای خود دانه باشد ، و هم مرکب از « دن + یا » باشد ، و واژه « یا » در کردی ، بمعنای « باز و گشوده » و « حرف ملکیت موء نث » و « جای و مکان » میباشد . پس « دنیا » ، میتواند دارای این معانی باشد ۱- دانه باز و گشوده شده که همان تصویر آفرینش ایرانیست ، و ۲- دانه منسوب به سیمرغ ، و یا جایگاه دانه یا زهدان . در این صورت همان معنای « جهان = جه + آن » را دارد ، که زهدان سیمرغ باشد . از آنجا که نماد زهدان ، ظروف گوناگون هست ، در عربی به خم سرکه و شراب و روغن ، « دن » میگویند و در فارسی به « زن مطرب » ، دانه میگویند . و دان ، شکل « تان » هم دارد . در شکل « تان » و « تانه » ، بمعنای لکه روی مردمک چشم است که معنای بینشی پیدا میکند ، و در شکل « تانج » در کردی بمعنای کلاه و تاجست که نماد تخم هستند . از اینگذشته در واژه *pusdân* در پهلوی ، دان ، بمعنای بچه دان و زهدان است . به همین علت « دان » در پسوندها ، معنای ظرف دارد . و در ترکی ، تانی میش ، بمعنای شناخته و تانی ماق بمعنای شناختن است . و تانه ، در کردی بمعنای « نوبر میوه » است . همیشه واژه های مربوط به زهدان ، برابری با کودك نوزاد یا چیز تر و تازه ای نیز دارند . پس بخوبی دیده میشود که دانائی ، روند زایش و رویش و رستاخیزی بوده است و با جنبش از تاریکی به روشنی کار داشته است . در هندی باستان *dhâna* بمعنای منبع است .

چیستا = فرز انگی

در اوستا ، خدای دانش و دانش ، چیستا *çista* خوانده میشود و و این واژه درست همان پسوندها و واژه « چنه چستا *çaeçasta* ، چسته *çasta* . میباشد . دریای چیچست ، در اصل بمعنای دریای پر از تخمه های سیمرغ بوده است ، خود واژه دریا که زریا باشد ، به معنای « جایگاه زرها یا تخمه ها » است . خدای چیستا در اوستا با خدای دین باهم میآیند ، به علت آنکه دین و چیستا ، هر دو خود سیمرغند . واژه چنه چستا ، مرکب از دو بخش است : ۱- چه + ۲- چَسته . چه ، همان « جه » میباشد که نام دیگر سیمرغست . و معنای « چَسته » بخوبی در برهان قاطع باقی مانده است . در برهان قاطع ، دو معنا به « چسته » نسبت داده میشود که متم همدیگرند . چسته ، نخست ، بمعنای « نغمه و آهنگ » است ، و سپس بمعنای « ساغری » یا پوست کفل جانورانست ، که از آن کفش دوزان ، کفش میسازند . پوست کفل که ساغری باشد ، مانند « کیمخت » ، معمولاً جانشین واژه « تهیگاه و زهدان » میشود . کیمخت نیز ، پوست کفل و ساغری اسب و خر است . پیشوند کیمخت ، که کیم باشد همان « کین » میباشد که در اصل به معنای « دهانه زهدان و زهدان » بوده است ، و سپس بمعنای دشمنی و عداوت ، زشت ساخته شده است . چنانکه واژه « عدو » نیز همان واژه « ادو » هست که نام سیمرغست .

به آسمان « کیمخت ماه » گفته میشود که بمعنای « زهدان ماه یا زهدان سیمرغ » باشد . و واژه « کیمیا » که تبدیل به واژه « شیمی » شده است ، همین « کیم » یا زهدان است . همین واژه در عربی ، غیم شده است که به « ابر » گفته میشود که سیمرغ بوده است . و نام لحن نوزدهم بارید ، « کین ایرج » است . روز نوزدهم ، روز ارتقا فرورد است که سیمرغ گسترده پر است . کین ایرج بمعنای « زهدانی که ایرج از آن زاده شده است » .

هم به معنای « زهدان » است و هم به معنای « نغمه و نوا و آهنگ » است .
 « چُسته » با ضم ج ، بمعنای « شیردان گوسفند و بز » . واژه « جَسته و جَستن » نیز ، همخوشه با این اصطلاح میباشد . هرن ، درست حدس زده است که « جَستن » ، از ریشه هندی باستان yas و yasyati که دارای معانی جوشیدن و فوران کردن است ، میآید . در اوستا « yah » بمعنای جوشیدن است . و واژه « جساد » نیز که نام زعفرانست ، از همین ریشه است . از نامهای گوناگون زعفران که مانده است میتوان بخوبی پیوند آن را با خونریزی زن و زایمان باز شناخت . و افزوده بر این درکردی « جنس » بمعنای « نژاد » هست که از همان ریشه است . پس چیستا ، که خدای معرفت و معرفت باشد ، همان « آواز سیمرغ و زایمان از زهدان سیمرغ » است که متناظر همدند . و از هوم پشت میدانیم که « چیستی از نوشیدن هوم که شیر نی یا سیمرغ است ، پیدایش می یابد » . و واژه فرزانی که جانشین « چستا » شده است ، این معانی را تأیید میکند . از معانی تابان و درخشان که الهیات زرتشتی به چنچسته داده است ، و از صفاتی که برای آمده (ژرف + پهن + دور کرانه ، پشتها) میتوان دید که دریائی منسوب به سیمرغ بوده است و اینکه کیخسرو میخواهد افراسیاب را روبروی دریاچه چیچست به کشد و ارت نیک او را کامیاب میسازد (پشتها) همه ، معانی فوق را از « چیستا » تأیید میکنند . زریا که دریا باشد بمعنای « مکان تخم ها = زرها » است و تخم = زر ، اصل بینش است .

پایان

بنا بر وندیداد فرگرد دوم :

جم ، نخستین کسی است که خدا با او همپرسیگی میکند

هرچند که این متن ، از موبدان زرتشتی و میترائی ، دستکاری شده است ، ولی همین عبارت نشان میدهد که انسان ، چه مقامی بزرگی داشته است که خدا با او همپرسیگی میکند . در دستکاری این متن ، موبدان ، معنای اصلی « همپرسیگی » را تغییر داده اند ، تا جمشید را از مقامش طرد ، و زرتشت را جانشین او سازند . از همین متن تحریف شده ، بخوبی میتوان دید که

دین ، همپرسیگی ، خدا و انسان باهم میباشد .

همپرسیگی ، جستجوی مشترك خدا و انسان باهمست .

همپرسیگی ، خدا و انسان ، جستجو در مهر ورزی با همدیگر است